

دکتر فیروز حویچی

گروه زبان و ادبیات عربی

ترجمه کتاب

## الامثال السائرة من شعر المتنبي

تأليف

صاحب بن عباد

ابوالقاسم اسماعیل بن عباد (متوفی بسال ۳۸۵هـ) ادیب و دانشمند و نقاد قرن چهارم هجری برخی از اشعار متنبی شاعر بلند آوازه و خلاق المعانی ادب تازی و فرهنگ اسلامی را که نزد ادیبان و نویسندگان و شاعران حکم ضرب المثل داشته است برای مخدوم خویش فخرالدوله بویهی برگزیده است.

از آنجا که طبع وقاد و سخن سنج صاحب، وزیر و ادیب فرزانه ایرانی بحکم گفته افلاطون «عقول الناس مدونة في اطراف أقلامهم وظاهرة في حسن اختيارهم» نمایانگر یکی از بهترین انتخاب‌ها از اشعار متنبی بشمار میرود و از طرف دیگر بسیاری از ابیات مندرج در منتخب صاحب درامهات و شاهکارهای متون نثر و احیاناً نظم وارد شده است و مورد استعمال ادیبان و نویسندگان ایرانی در رسائل و منشآت و اخوانیتشان قرار گرفته است، به همین جهت ترجمه این کتاب به زبان فارسی بدلائلی ضروری و لازم بنظر میرسد.

نخست آنکه کتابی برگزیده ادیب و دانشمندی ایرانی آنهم شهرت و قدرت علمی و ادبی صاحب بن عباد بفارسی ترجمه شده است و شیوه تفکر و اندیشه این نقاد پر مایه نسبت بیکی از بزرگترین شاعران ادب عربی برای ایرانیان معرفی گردیده است دیگر اینکه ترجمه ابیات مندرج در این کتاب میتواند کلید

فهم و راه‌گشای آن ابیاتی باشد که بعینه نیز در کتابهایی از قبیل کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه و غیره دیده میشود. همچنین در این عصر که توجه بآداب تطبیقی با دیدی تازه و علمی‌امری بس خطیر و ضروری بنظر میرسد و دانشمندان ایرانی نیز بحکم سابقه ممتد و درخشانی که در این فن داشته‌اند در این شیوه از بررسی ادب گامهای مؤثری برداشته‌اند و چنانکه می‌بینیم دانشمندان و نقادان معاصر ایران هم در ادب تطبیقی تحقیقات وسیع و سازنده‌ای را آغاز نموده‌اند پس ترجمه این کتاب تا حدی برای دانش پژوهان و محققانی که بخواهند مفاهیم ابیات مندرج در این کتاب را که از پرمعنی‌ترین ابیات متنبی در موضوعات مختلف محسوب میگردد با مضامین دیگر شاعران پارسی در همین موضوعات تطبیق نمایند میتواند ثمربخش و سودمند باشد ولی پیش از آنکه بترجمه اصلی متن کتاب پردازم لازم است شمه‌ای در معرفی این کتاب بنویسم<sup>۲</sup>.

هنگامیکه متنبی باوج شهرت خود رسید و نامش زبانزد خاص و عام گردید سخن گفتن و بحث درباره شعر متنبی حلاوت مجالس انس و ادب شد و اشعار وی ذهن ادیبان و دانشمندان و شارحان بنام را بخود مشغول ساخت بهمین جهت بزرگترین آرزوهای وزیران و امیران این بود که متنبی را بدرگاه خود دعوت کنند تا متنبی آنها را بامدح خویش جاویدان کند و یاد آنان را برای همیشه در صفحات تاریخ به ثبت برساند بخصوص این آرزو و اشتیاق در روح سرکش جوانانی که جوای نام بودند و میخواستند غریزه خودخواهی خود را ارضاء کنند مانند صاحب بن عباد بیشتر شعله ور شد و چنانکه گفته‌اند صاحب بن عباد رغبت تمام داشت که متنبی بدیدن او برود و او را مانند بزرگان آن زمان بستايد. صاحب در آن روزگار چندان به عظمت و اوج مقام نرسیده بود و از شأن و شوکتی چشم‌گیر بهره نداشت و هنوز برمسند وزارت ننشسته بود. چون از در ملاحظت به متنبی نامه نوشت و او را به بهره‌مندی از ثروت فراوان نیز وعده نمود متنبی برای او وزنی قائل نشد و بنامه و خواسته او جوابی نداد<sup>۳</sup> از

همین جاشعله‌های خشم در وجود صاحب زبانه کشید و او را مصمم کرد که از این شاعر نامدار بخاطر آنکه غرورش را جریحه‌دار کرده است انتقامجویی کند و حاصل این کینه‌توزی تدوین رساله‌ایست که بنام «الکشف عن مساویء شعر المتنبي»<sup>۲</sup> مشهور شده است.

تدوین این رساله که صاحب آنرا برای نقد و عیب‌جویی از اشعار متنبي تدوین کرده است موجب نشد که صاحب از اشعار متنبي و محسنات و معانی پر مغز آنها متأثر نشود و به شعرش استشهدانجوید<sup>۵</sup> و سرانجام همین تأثیر صاحب را بر آن داشت که اشعار متنبي را از غربال نقد دقیق خویش بگذراند و چکیده آنها را در کتاب «الامثال السائرة» که من بترجمه آن پرداخته‌ام گرد آورد.

از دانشمندان متقدم شاید نخستین کسی که بنام این رساله اشاره کرده است سیدعلی خان مشهور بابن معصوم مدنی متوفی بسال ۱۱۱۸ هـ باشد او در کتاب «انوار الربیع فی انواع البدیع» این رساله را از روی نسخه‌ای که معاصر صاحب ابن عباد نوشته شده است نقل نموده و مقدمه‌ای هم نوشته است که خلاصه آن چنین است:

اکنون مدار مردم غالباً بر امثال ابوطیب متنبي است و ابن حجة در شرح بدیعیه خود دنبوه مستحسني از آن مثلها را گرد آورده است ولی من برساله‌ای از صاحب کافی الکفاه اسماعیل بن عباد (رحمه الله تعالی) وقوف یافتم که صاحب امثال سایر متنبي را در آن برای مخدوم خویش فخرالدوله گرد آورده است و بخط فخرالدوله در نسخه اصلی این رساله در اول ابیات علامتهایی دیده میشود که روشنگر انتخاب فخرالدوله از این امثال برگزیده است پس چنین دیدم که عین این رساله را با علامتهای فخرالدوله در این کتاب درج کنم و این علامتها همان خاء معجمه است<sup>۶</sup> و آوردن این نشانه‌ها از آن جهت است که آنها دلالت بر حسن انتخاب پادشاهان و بلندهمتان است<sup>۷</sup>.

این رساله از کتاب ابن معصوم در مجله «ثقافت‌الهند» بچاپ رسیده است

چنانکه ناشر صراحة باین نکته اشاره نموده است.<sup>۸</sup>

مجله «المقتطف» هم بدون اشاره بمنبع اصلی چاپ خود این رساله را منتشر کرده است و فقط در مقدمه این چاپ چنین آمده است:

امثال المتنبی، صاحب بن عباد آنرا برای فخرالدوله گرد آورده است و هر خواننده‌ای را شایسته است که این ابیات را بسیار بخواند تا آنها را از حفظ کند و بآنها حضور ذهن داشته باشد.<sup>۹</sup>

یکی از ناشران لبنان رساله را از مجله «المقتطف» با برخی اضافات و حذفها و توضیحات بسال ۱۹۵۰ م بنام «امثال المتنبی» چاپ کرده است از میان مستشرقان بروکلیمان آلمانی باین رساله اشاره نموده و آنرا «الامثال السائرة من شعر المتنبی» نامیده است و او متذکر شده است که نسخه‌ای خطی از این رساله در قاهره موجود است.<sup>۱۰</sup> همچنین خیرالدین زرکلی بهنگام ذکر این رساله گفته است: «صاحب بن عباد برگزیده‌ای از امثال و حکم متنبی را برای فخرالدوله جمع آوری نموده است»<sup>۱۱</sup> و برخی از معاصران نیز که شرح احوال و آثار و تألیفات صاحب بن عباد را نوشته اند این رساله را مانند بروکلیمان «الامثال السائرة من شعر المتنبی» نامیده اند.<sup>۱۲</sup> این رساله از تألیفات صاحب بن عباد است هر چند دکتر محمد مندور بهنگام بحث از رساله «الکشف عن مساوی» شعر المتنبی» در صحت نسبت این رساله بصاحب شك نموده و گفته است: «جای شگفتی است که می بینیم صاحب در این کتاب شدیداً از متنبی انتقاد میکند و حال آنکه از او متأثر شده و خوشه چینی کرده است و بیشتر از این تعجب از این جهت است که در رساله‌ای در «دارالکتب الملكية» تحت عنوان «الامثال السائرة من شعر المتنبی» منسوب بصاحب بن عباد وجود دارد. مؤلف در مقدمه رساله میگوید: آنرا برای فخرالدوله بن بویه گرد آورده است و در آن حدود ۳۷۰ بیت از اشعار متنبی است که مانند ضرب المثل بر زبانها جاری است»<sup>۱۳</sup>

دکتر مندور اگر چه در نسبت این رساله بصاحب تردید میکند و معتقد

است که صاحب بن عبادی که متنبی را شدیداً بیاد انتقاد میگیرد نمیتواند مؤلف کتابی تحت عنوان «الامثال السائرة» باشد ولی باید متذکر شد صاحب بن عباد اگرچه در رساله «الكشف عن مساویء شعر المتنبي» بعیوب اشعار متنبی اشاره نموده است از متنبی نیز متأثر شده است و حتی در همین کتاب «الكشف» هم بمنزلات والا و برتری متنبی در شعر و شاعری اعتراف کرده است چنانکه در مقدمه «الكشف» میگوید:

«در باره متنبی از من سؤال کرد (ابوالحسن حمزة بن محمد اصفهانی) پس من جواب دادم تیراندیشه متنبی در شعر مسافتهای دوری را طی میکند. او در نظم خویش بسیار مصیب است جز اینکه گاهی فقره‌ای غراء را با کلمه‌ای عوراء و بی ارزش همراه میسازد و این امر هم طبیعی است زیرا چنانکه گفته‌اند کدام عالمی است که از لغزش و خطا بدور باشد و کدام شمشیر برنده‌ایست که بکندی نگرود و کدام اسبی است که سکندری نرود»<sup>۱۴</sup>.

بنابراین انتقاد صاحب از متنبی از برای این نیست که فضیلت و براءت و قدرت متنبی را در میدان شعر و شاعری انکار کند بهمین جهت پس از کتاب «الكشف» کتاب «الامثال السائرة» را جمع آوری نموده است.

از آنجا که این رساله برای امیرسیدشاهنشاه فخرالدوله تألیف شده است پس باید از آخرین تألیفات صاحب بن عباد باشد و پس از سال ۳۷۲ هجری یعنی در همانسالی که فخرالدوله بشاهنشاه ملقب گردید تألیف شده باشد زیرا کتابی که صاحب آنرا پس از این تاریخ نوشته باشد بدست ما نرسیده است. چنانکه گفتم شیخ محمدحسن آل یاسین این رساله را تصحیح نموده و با مقدمه‌ای فاضلانه چاپ کرده است مصحح دانشمند اساس تصحیح خود را بر دو نسخه قرار داده است یکی نسخه خطی «دارالکتب المصریة» دیگر نقلی که از این رساله در «انوار الربیع فی انواع البدیع» چاپ تهران آمده است.<sup>۱۵</sup> من نیز این رساله را از مصحح شیخ محمدحسن آل یاسین ترجمه نموده‌ام. ولی پیش از ترجمه متن

اصلی کتاب لازم است بنکات زیر اشاره کنم.

۱- به پیروی از مصحح در اول ابیاتی که منتخب فخرالدوله بوده است حرف خاء معجمه را قرار داده‌ام.

۲- عین ابیات مندرج در متن کتاب را نخست درج نموده‌ام و آنگاه بترجمه پرداخته‌ام و این از آن جهت بوده است که خواننده ترجمه فارسی را با عربی مطابقت نماید و چنانکه در ترجمه من که یقیناً حاوی اشتباهات فراوانی است بخطایی برخورد نماید خود بنیروی دانش و ذوق سلیم خویش آنرا تصحیح کند.

۳- برای آنکه مراجعه‌کننده ابیات عربی را در دیوان متنبی باسانی پیدا کند به صفحات دیوان متنبی که این ابیات در آن آمده است اشاره کرده‌ام و اساس این امر را هم دیوان متنبی شرح بر قوقی قرار داده‌ام چه این چاپ از دیوان متنبی بیش از هر چاپ دیگر در دسترس دانشمندان و فاضلان میباشد.

۴- در ترجمه ابیات از شروح مشهور دیوان متنبی مانند عکبری، یازجی بر قوقی، واحدی استفاده کرده‌ام و چون مراجعه باین کتابها برای دانش پژوهان امری سهل و ساده است لذا بجهت دوری از اطاله کلام و نوشتن حواشی غیر لازم بیک یک کتابهای مذکور اشاره نموده‌ام زیرا وظیفه اصلی و اساسی مترجم ارائه گزارش دقیق و صحیح کتاب است خصوصاً که این کتاب نیازی چندان بحواشی ندارد

۵- در گزارش ابیات امانت مضمون و عبارت و رسایی معنی را بفارسی زبان تا جایی که امکان داشته است در نظر گرفته‌ام و بدیهی است که مترجمان چیره دست و دانشمندان توانا بهتر از این حقیر میتوانند این کتاب را ترجمه نمایند.

۶- برای آنکه خواننده برای فهم جمله‌های عربی و معانی لغات مشکل

و موارد پیچیده اعراب ابیات متنبی که غالباً فراوان است پیوسته به کتب لغت و شروح متعدد مراجعه نکند پیاره‌ای از این مشکلات و معضلات که تا حدی هم با ترجمه ابیات بسی ارتباط نباشد تحت عنوان « توضیح » اشاره نموده‌ام.

### بنام خداوند مهربان

صاحب کافی الکفاة اسماعیل بن عباد که (پروردگار او را رحمت کناد) گفته است: سپاس خداوندی را که برای مردم مثلها زده است و شرم نکند که بزند مثلی را به پشه و آنچه را که مافوق آن باشد و درود خدا باد بر شیواترین عرب و بهترین گوهر ناب عبدالمطلب، و درود پروردگار باد بر او و خاندانش که نیکان امتند و روشناییهای تیرگیها.

چه بسیار مثلی که زده شده است دارای برهان کامل و رسا و حکمت روشن است آنگاه پروردگار والا بی گمان بیاری امیرسیدشاهنشاه فخرالدوله و ملک الامة که (خداوند بقای او را بدر از اکشاند و پرچمش را یاری کناد) کهنه و فراموش شده دانشها و ادبها را زنده گردانید و بنیروی اندیشه و پرچم او بازارهای آندو را که بدست بی رونقی بلکه نابودی میبودند بر پا داشت پس او با این درجه از معرفت پیشرو و با این اندازه از بینایی نزدیک و خویش (خانواده ادب و دانش) است نه مانند پادشاهانی است که درباره آنها گفته میشود.

دع المکارم لاتنهض لبغيتها      واقعد فانك انت الطاعم الكاسی<sup>۱۶</sup>

ترجمه: مکرمتها و بزرگیها را رهاکن و از برای جستجوی آنها بر مخیز و بنشین زیرا که تویی گمان فقط خوش خورنده و خوش پوشنده‌ای.

از نعمتهای پروردگار والا بر او (خداوند والا نعمتها را نزد او پایدار گرداناد) آنستکه خداوند الفاظ او را با فصاحت و روشنی و تمیز میان حق و باطل همراه گردانیده است. و سخنش را بضرب المثلها آراسته است و مناز او

شنیدم (پروردگاریاری اورا ارجمند کناد) که بسیار بنگینهای انگشتریهای شعر متبنی که لب لبابند مثل میزند و آنها را در جای خود بکار میبرد. و این شاعر بجهت تمیز و براعت و زبردستی در پیشه اش بخصوص در ضرب المثلها روشی دارد که در آن بر همگان خود پیشی گرفته است پس من نیز هر مثلی را که از دیوان او بیرون آمده است و از قبیل امثالی است که در فن خود تازه و شگفت انگیز و در معنی و لفظ دارای براعت میباشد املاء کردم تا در آن مجلس باشکوه یادبودی باشد که دیدگان بلند نظر آنها را بنگرند و گوشهای شنوا آنها را آویزه خویش سازند.

آنگاه فرمان داد (خداوند فرمان اورا والا کناد) که بخواست پروردگار آنچه را که از نوع امثال در هر شعر جاهلی یا مخضرم یا اسلامی واقع شده است بنویسم پس من کسی از ادیبان را که در این باب کتابی قانع کننده یا جمع آوری مشبعی ساخته باشد نمی یابم. پروردگار روزگار اورا باخوشبختی و پرچمهایش را با پیروزیها همراه کناد زیرا که خداوند کننده است آنچه را که بخواهد.

متبنی گفته است:

فعد بها لاعدمتها ابدآ      خیر صلات الکریم اعودها<sup>۱۷</sup>  
 «پس مکرمتها و بخششها را برگردان (هرگز آنها را از دست مدهم) زیرا که بهترین صله های مرد بخشنده برگردنده ترین آنهاست.»  
 توضیح: اعاده ضمیر در (بها و عدمتها) به مکررات است که قبلا ذکر شده  
 لاعدمتها صیغه دعائیه.

...

صبرا بنی اسحاق عنه تکرما      ان العظیم علی العظیم صبور<sup>۱۸</sup>  
 یمت شاسع دارهم عن نیه      ان المحب لمن یحب یزور<sup>۱۹</sup>  
 «ای بنی اسحاق از روی بزرگی از او شکیبایی کنید. زیرا که مرد بزرگ بی گمان بر کار بزرگ (یا بزرگ مرد از دست رفته) شکیباست.»



«از روی خواست، آهنگ رفتن بسرزمین (خانه) دور آنها نمودم زیرا که دوست دارنده از آنکه او را دوست میدارد دیدن میکنند.»

توضیح: این ابیات از قصیده ایست در مرثیه محمد بن اسحاق تنوخی. اعاده ضمیر در (عنه) به محمد بن اسحاق و در (دارهم) به بنی اسحاق است. شاسع از شسوع: دور - تیمیم: آهنگ کردن - تکرما: مفعول له

\* \* \*

فموتی فی الوغی عیشی لانی رأیت العیش فی ارب النفوس<sup>۲۰</sup>  
مرگ و کشته شدن من در جنگ زندگی من است زیرا که من زندگانی  
را در بر آورده شدن خواسته جانها دیده ام.»

\* \* \*

خ - أهون بطول الثواء والتلف والقید والسجن یا ابادلف<sup>۲۱</sup>  
خ - لوکان سکنای فیہ منقصه لم یکن الدر ساکن الصدف<sup>۲۲</sup>  
خ - غیر اختیار قبلت برك بی والجوع یرضی الاسود بالجیف<sup>۲۳</sup>  
«ای ابادلف، چه اندازه بسیار ماندن و نابودی و بند و زندان برای من آسان و ناچیز است.»  
«اگر سکنای من در زندان نقصانی میبود پس در اندرون صدف جای نمیگرفت.»

«بناچار نیکی ترا برای خویش پذیرفتم چنانکه گرسنگی، شیرانرا (در نبودن گوشت) بخوردن مردارها راضی میسازد.»

توضیح: مردی بنام ابودلف بن کنجاج بمتنبی هدیه ای داد. متنبی آنهنگام در حمص بزندان بود. باو گفته بودند که همین ابودلف از وی نزد والیی که او را به زندان انداخته بود عیبجویی کرده است پس متنبی هم این ابیات را از زندان به ابودلف نوشت.

أهون بطول الثواء: صيغة تعجب: ما هون طول الثواء - ثواء: اقامت  
غیراختیار: حال.

\* \* \*

إذا قيل رفقا، قال للحلم موضع وحلم الفتى في غير موضعه جهل<sup>۲۴</sup>  
«هرگاه باو گفته شود: نرمی کن. گوید: خردمندی بردباری را جایی  
است و خردمندی بردباری جوان در غیر جای خود نادانی است»

\* \* \*

يفنى الكلام ولا يحيط بوصفكم أحيط ما يفنى بما لا ينفد  
«سخن نابود میشود و نمیتواند بوصف شما احاطه کند آیا آنچه که زوال  
می پذیرد محیط میشود با آنچه که نابود نمیگردد؟»

\* \* \*

يفدى بنك عبيدالله حاسدهم بجهة العير يفدى حافر الفرس<sup>۲۵</sup>  
«ای عبیدالله، رشک برنده آنها فدای فرزندان تو میشود چنانکه پیشانی  
خر را فدای سم اسب کنند»  
توضیح: عبیدالله در محل منادی همان عبیدالله بن خلکان طرابلسی ممدوح  
متنبی است - با پیشانی خر سم اسب فدا کرده میشود: یعنی گرانبها ترین چیز در  
فرومایه فدای پست ترین چیز در بخشنده و بزرگوار میشود.

\* \* \*

خير الطيور على القصور و شرها بأوى الخراب ويسكن الناووسا<sup>۲۶</sup>  
«بهترین پرندگان آنستکه بر کاخهای پادشاهان باشد و بدترین آنها  
بویرانه پناه میبرد و در گورستان ترسایان و گبران ساکن میشود.»  
توضیح: ناووس: گورستان ترسایان و گبران.

\* \* \*

وما الغضب الطريف وان تقوى      بمنتصف من الكرم التلاد<sup>۲۸</sup>  
وان الجرح ينغر بعد حين      اذا كان البناء على فساد<sup>۲۹</sup>

«خشم نوپا و نازه اگر پر نیرو باشد (و بکینه جویی هم میل داشته باشد) از کرامت و بزرگی ریشه دار و دیرینه (که بگذشت و بخشش رغبت دارد) همه داد خود را نمی ستاند.»

«بی گمان زخم پس از چندی از درون میجوشد و ورم میکند هر گاه که پایه (درمان) بر تباهی باشد.»

توضیح: طریف: تازه . مستحدث - تلاد: دیرینه و قدیم - ينغر از نغر و نگران: جوشیدن درون - و ينغر در دیوان متنبی ينغر آمده که بمعنی ورم کردن است.

\* \* \*

يجنى الغنى للثام لو عقلوا      ما ليس بجنى عليهم العدم<sup>۳۰</sup>  
هم لا موالهم و لسن لهم      والعار يبقى والجرح يلتئم<sup>۳۱</sup>

«توانگری برای فرومایگان اگر خرد و دانائی داشتند میکند آن جنایتی را که نهیدستی آنها برای آنها نمیکند.»

«آنان برده اموال خوبشند (پیوسته در نگاهداری مالهایشان میکوشند) و حال آنکه مالها را آن آنها نیست (زیرا بر بخشیدن آنها توانایی ندارند) (و زخم) این ننگ باقی میماند در حالیکه زخم شمشیر التیام می یابد.»

\* \* \*

ودهر ناسه ناس صغار      وان كانت لهم جث صخام<sup>۳۲</sup>  
وما أنا منهم بالعیش فيهم      ولكن معدن الذهب الرغام  
خايلك أنت، لا من قلت: خلی      وان كثر التجمال والكلام  
ولو حيز الحفاظ بغير عقل      تجنب عنق صيقله الحسام  
و شبه الشیء من جذب اليه      وأشبهنا بدنيانا الطغام

ولو لم یسع الامستحق  
و لو لم یعل الاذو محل  
و من خبر الغوانی فالغوانی  
و ما کل بمعذور ببخل  
تذله المروءه وهی تؤذی  
و قبض نواله شرف و عز  
اقامت فی الرقاب له ایاد  
لرئبته أسامهم المسام  
تعالی الجیش وانحط القنم  
ضیاء فی بواطنه ظلام  
ولا کل علی بخل یلام  
و من یعشق یلذله الغرام  
و قبص نوال بعض القوم ذام  
هی الاطواق والناس الحمام

«روزگاری است که مردمش مردمی حقیر و دون همتند اگرچه پیکرهای  
تنومندی دارند.»

«من با زیستن در میان آنها از شمار آنان نمی باشم بلکه بودن من در میان  
آنها مانند جای گرفتن کان زر در دل خاک است.»

«دوست خویش تو خود هستی نه آنکسی که گفتی: او دوست من است هر  
چند که از سوی او مجامله و چابلوسی و بسیار شود.»

«اگر بدون خردنگاهداری پیمان و حق شناسی بدست میآید، شمشیر از  
بریدن گردن صیقل دهنده خویش دوری مینمود.»

«هر چیز بمانند خود میل و کشش دارد بهمین جهت شبیه ترین ما بجهان ما  
فروما یگان هستند.»

«اگر جز شایسته رتبت خویش بسروری نمیرسید چه بسا پادشاهان را  
رعیتشان سروری مینمودند.» (چه بسا رعیت شایسته تر از پادشاهان بودند و آنها  
بر شاهان سروری میکردند.)

«اگر جز دارنده منزلت والا برفعت و بلندی نمیرسید پس لشکر بر بالا و  
بلندی بود و غبار آن بر پایین می نشست.» (بلندی مقام مردم در این جهان دلیل بر  
استحقاق آنها نیست. اگر چنین بود غبار بر بالای لشکر بلند نمیشد.)

«کسی که زیبا رویان را بیآزماید (درمیابد) که زیبارویان روشنایی و

پرتوی هستند که اندرون آن تیرگی است.»

«نه هر کسی بر بخل خویش دارای عذراست و نه هر کسی بر بخل خود سرزنش میشود.» (بخل توانگر را عذری نیست و بر بخل تنگدست سرزنشی نیست)  
 «جوانمردی برای اولدت بخش است و حال آنکه جوانمردی (بدارنده اش) آزار میرساند و هر کسی عشق بورزد شکنجه دائمی عشق بر او لذید میشود.»  
 «گرفتن بخشش او شرافت و ارجمندی است و پذیرفتن عطای برخی از قوم (که فرومایه اند) سرزنش و عیب است.»  
 «نعمتهای او بر گردنهای برپا و محیط شده است گویی که آنها طوقها هستند و مردم کبوتران.»

توضیح: جث ج جثة، ضحام ج ضخم: ستر، تنومند، رغام: خساک، حیز فعل ماضی مجهول بر وزن قیل از حوز و حیازة: گرد آورده شد و بدست آمد. حفاظ: نگاه داشتن پیمان و حق، صیقل: جلادهنده شمشیر ج صیقل و صیقله. طعام: فرومایگان از مردم مفرد و جمع در این کلمه یکسان است، قتام: غبار، اسام: فعل ماضی از مصدر اسامة: بیرون بردن شتران برای چراندن و چراگاه و در اینجا مقصود سروری و رهبری کردن است، مسام: اسم مفعول از اسامة: بچرا برده شده و در اینجا مراد مقصود رعیت است، هم در (اسامهم) به ملوک بر میگردد که در اوایل قصیده ذکر شده است. اعاده ضمیر در (له) به ممدوح است که مغیث بن عجلی است.

\*\*\*

وما الفضة البيضاء والتبر واحد نفوعان للمكدي وبينهما صرف<sup>۲۳</sup>  
 «سیم سفید و زر یکسان نیست. هر دو آنها برای تنگدست سودمندند و حال آنکه میان آندو برتری و تفاوت است.»  
 توضیح: ذکر صفت بیضاء از برای فضة جهت تأکید است چنانکه امس الدابر، نفوعان: خبر از برای مبتدای مخدوف یعنی همان نفوعان، مکدی: نهیدستی

که خیری نزد او نیست .

\* \* \*

و زارك بی دون الملوك تخرج اذا عن بحر لم یجزلی التیمم<sup>۳۴</sup>  
 «دوری از گناه، دیدار ترا از میان پادشاهان برای من (اختصاص داده است) چنانکه هرگاه دریایی نمایان شود تیمم برای من شایسته نیست.» (یعنی پادشاهان دیگر خاکند و تودریا و آبی. پس با بودن تو بنزد آنها رفتن گناه است) توضیح: تخرج: دوری از گناه، عن: نمایان شد.

\* \* \*

و لكل هین قره فی قربه حتی کان مغیبه الاقضاء<sup>۳۵</sup>  
 «برای هر دیده‌ای در نزدیکی و دیدن او شادی و سرور است تا جائیکه گویی پنهان شدن او برای چشمها خس و خاشاک است»  
 توضیح: قره العین: کنایه از شادی است. قرت عینه: چشمش سرد و خنک شد و اشک شادی سرد و خنک است - أقضاء: ج قذی: هر چه از قبیل خاک و خاشاک باشد.

\* \* \*

خ- ولكن جباخامر القلب فی الصبا یزید علی مرال-زمان و یشتد<sup>۳۶</sup>  
 خ- و اصبح شعری منهمافی مکانه و فی عنق الحسناء یستحسن العقد<sup>۳۷</sup>  
 «ولیکن عشقی که از کودکی درد دل سرشته شده باشد با گذشت زمان افزون و تیز و استوار میشود.»

«شعر من (درستایش) از آندو در جای خویش (نشسته) است چنانکه گردن بند بر گردن نکوروی زیبا شمرده میشود.»

\* \* \*

فی سعة الخافقین مضطرب و فی بلاد من اختها بدل<sup>۳۸</sup>

ابلق ما يطلب النجاح به الطبع و عند التعمق الزلل<sup>۳۹</sup>  
 «دروست و پهناوری مشرق و مغرب جای رفت و آمد است و در میان  
 شهرها هر شهری را مانند خود جانشین و عوض است.» (یعنی اگر در سرزمینی بمن  
 خوش نگذشت من شهر دیگر روانه میشوم زیرا که روی زمین وسیع است و  
 شهرها بسیار.)

«رسانترین رستگاری که (در کارها) جستجو میشود آنستکه از روی سرشت  
 و طبع بدست آید و هنگام گذشتن از اندازه و بکار بستن تکلف و زیاده روی،  
 لغزش و خطاست»

توضیح: خافقیق: مشرق و مغرب، مضطرب: محل اضطراب و جای رفت  
 و آمد - تعمق: رسیدن بکنه و نهایت هر چیز و در اینجا مراد مبالغه و گذشتن از  
 اندازه و حد است.

\*\*\*

و من يك ذاقم مر مريض يجد مرا به الماء الزلالا<sup>۴۰</sup>  
 «کسی که دارای دهانی تلخ و بیمار باشد بهمین جهت آب زلال را هم  
 تلخ مییابد.»

ما كل من طلب المعالي نافذاً و مطاها ولا كحل الرجال فحولاً<sup>۴۱</sup>  
 «هر کس که بلندبها را بجوید بآنها رسنده نیست و نه همه مردان  
 تران و دلیرانند»

توضیح: نصب نافذ و فحول در این بیت بجهت ما است که حجازی است

\*\*\*

والذ شكوى عاشق ما أعلننا <sup>۴۲</sup>	خ- الحب مامنع الكلام الالسا
والحرمتحن باولاد الزنا <sup>۴۳</sup>	خ- وانه المشير عليك فى بضلة
و عداوة الشعراء بش المقتنى <sup>۴۴</sup>	خ- و مكابيد السفهاء واقعه بهم
ضيف يجرمن الندامة ضيفنا <sup>۴۵</sup>	لعنت مقارنة اللثيم فانها

«عشق آنستکه زبانهای (عاشقان را) از سخن گفتن باز میدارد ولذت بخش ترین شکایت عاشق آنستکه آنرا آشکار کند.»  
 «باز بدار کسی را که از روی گمراهی ترا (به مفارقت من) فرمان دهنده است زیرا که آزاده بزنازادگان آزموده و شناخته میشود» (یعنی من آزاده ام و سخن-چینان زنازاده).

«نیرنگهای نابخردان در خود آنها قرار گیرنده است و دشمنی با شاعران (برای دشمنی کنندگان) بدترین ذخیره است.» (یعنی هجو شاعر برای دشمنش مانند ذخیره ابدی باقی میماند).

«نزدیکی و آمیزش با فرومایه سرزنش و لعنت شده است زیرا که آن مهمانی است که مهمان دیگری از پشیمانی را بدنبال خود میکشد.»

توضیح: ما را درد و مصرع بیت (الحب) موصوله گرفته اند و اگر چنین شود در معنای در مصرع تناقص پیش میآید زیرا چون میشود که عاشق از سویی سخن گفتن نتواند و از سوی دیگر لذت بخش ترین شکایت آنستکه بر ملا و آشکار شود. برای نجات از تناقص این بیت گفته اند که عاشق بهمین جهت در بلای عظیمی افتاده است از یک طرف بجهت غلبه عشق سخن گفتن نمیتواند و از طرف دیگر لذت بخش ترین شکایت نزد او آشکار کردن آنست - عده ای دیگر هم از جمله واحدی ما را در ما منع نفی گرفته اند تا معنی مصرع دوم با مصرع اول موافق باشد - منظور از المشیر (اعور بن کروس) است که از متنبی به نزد بدر بن عمار که این قصیده در مدح اوست سخن چینی کرده بود - ضیفن: کسی که دنبال و همراه مهمان است. نون در ضیفن زائد است اگر از ضیافت مأخوذ باشد و آن بروزن فعلن است و اگر از ضیفن گرفته شده باشد بمعنی سنگین بسیار گوشت است و وزن آن فاعل است.

\* \* \*

و انفس ما للفتی لبه و ذواللب یکره انفاقه ۴۶



«گرانیهاترین چیز برای جوان خرد اوست و خردمند بکار بردن آنرا (در غیر جای خود) ناپسند میدارد.»

\* \* \*

مدرك او محارب لاينام <sup>۴۷</sup>	لا افتخار الا لمن لا يضياع
رب عيش اخف منه الحمام <sup>۴۸</sup>	خ- ذل من يغبط الدليل بعيش
حجة لاجيء اليها اللثام <sup>۴۹</sup>	خ- كل حلم اتي بغير اقتدار
ما لجرح بميت ايسلام <sup>۵۰</sup>	من يهن يسهل الهوان عليه
ليس شيئا و بعضه احكام <sup>۵۱</sup>	ان بعضا من القريض هذاء

«فخری نیست مگر برای کسی که بر او ستم روا نمیشود خواه آنکس رسنده‌ای بمقصود خود باشد و خواه جنگنده‌ای باشد که بخواب نمیرود (تا بخوابسته خویشتن برسد).»

«خوار شد کسی که بزندگان مرد خوار رشک ببرد و چه بسا زندگانی که مرگ از آن سبکتر و آسانتر است.»

«هر بردباری که از روی ناتوانی و بی‌نیرومندی بکار آید دلیلی است که بدان فرومایگان پناه برنده‌اند.»

«کسی که خوار شود تحمل خواری بر او آسان میشود چنانکه مرده‌ای را از جراحت دردمندی نیست.»

«بی‌گمان برخی از شعر یاوه‌گویی است و در شمار چیزی نیست و برخی از آنهام پندها و حکمتهاست.»

توضیح: یضام فعل مضارع مجهول از ضمیم: ستم کردن- حمام: مرگ: هذاء: هذیان و یاوه‌گویی.

\* \* \*

و ربما فارق الانسان مهجته  
 يوم الوغى غير قال خشية العار<sup>۵۲</sup>  
 «چه بسا انسان از ترس ننگ، به روز کارزار روح خویش را بی آنکه با آن  
 دشمنی داشته باشد مفارقت میکند»  
 توضیح: وغی: جنک - قالی: دشمنی دارنده - خشية: مفعول له.



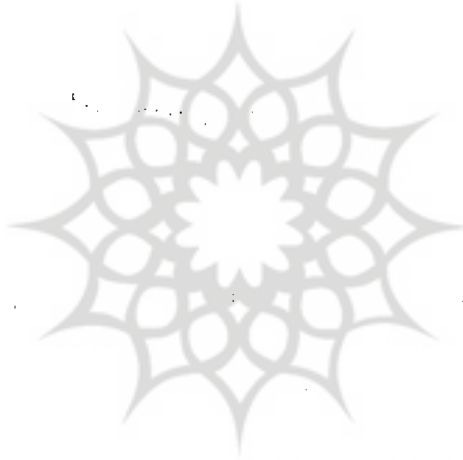
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

## حواشی

- ۱- نقل از العقد الفرید - ص ۲- برگزیده (العقد الفرید) در سلسله (لروائع) برگزیده  
مواد افراهم البستانی - چاپ بیروت سال ۱۹۴۷ م.
- ۲- مطالبی که در این مقدمه آورده میشود مأخوذ از مقدمه فاضلانیه است که  
آنرا مصحح و محقق کتاب شیخ محمدحسن آل یاسین نوشته است بنابراین منابع و مأخذ  
همان است که در مقدمه مصحح ذکر گردیده است. رجوع کنید به الامثال السائرة من شعر-  
المتنبی چاپ بغداد سال ۱۳۸۵ هـ - ۱۹۶۵ باهتمام شیخ محمدحسن آل یاسین.
- ۳- یتیمه الدهر - جلد ۱ - ص ۱۰۰-۱۰۱ - چاپ مصر سال ۱۳۵۲ هـ .
- ۴- این رساله نیز توسط شیخ محمدحسن آل یاسین چاپ شده است - رجوع کنید  
این کتاب چاپ بغداد سال ۱۳۸۵ هـ - ۱۹۶۵ م.
- ۵- یتیمه الدهر - جلد ۱ - ص ۱۰۱-۱۰۴ -
- ۶- اینجانب نیز در ترجمه متن به پیروی از مصحح محترم حرف خاء را که نشانه  
انتخاب فخرالدوله از ابیات منتخب صاحب است در اول ابیات قرار داده‌ام.
- ۷- انوار الربیع - ص ۱۶۸ - چاپ ایران سال ۱۳۰۴ هـ .
- ۸- ثقافة الهند، چاپ هند سال ۱۹۵۳ م، جلد ۵، شماره یک، ص ۱۴-۴۴-
- ۹- مجله المقتطف. جلد ۲۷ - ص ۹۵۳
- ۱۰- تاریخ الادب العربی، بروکلمان ۲، ص ۹۱، چاپ مصر ۱۹۶۱ م.
- ۱۱- الاعلام، زرکلی، جلد ۱، ص ۷۶، چاپ مصر سال ۱۳۴۶ هـ .
- ۱۲- مقدمة الهدایة والضلالة، صاحب بن عباد، ص ۲۲، چاپ ایران سال ۱۳۷۴
- ۱۳- مجلة ثقافة الهند، جلد ۴، شماره ۴، ص ۴۷، چاپ هند سال ۱۹۵۳ م.
- ۱۴- النقد المنهجي عند العرب، تألیف محمد مندور، ص ۱۸۶-۱۸۷ - چاپ مصر
- ۱۵- الکشف عن مساوی شعر المتنبی، ص ۲۹، ۳۰، چاپ بغداد سال ۱۳۸۵ -  
۱۹۶۵ م. باهتمام شیخ محمدحسن آل یاسین.
- ۱۶- مقدمه کتاب «الامثال السائرة» ص ۱۱
- ۱۷- شعر از حطیئة است، دیوان حطیئة ص ۷۷ چاپ بیروت سال
- ۱۸- دیوان، ۲، ص ۳۷

- ۱۸- دیوان، ۲، ص ۲۳۵،  
 ۱۹- دیوان، ۲، ص ۲۳۷  
 ۲۰- دیوان، ۲، ص ۳۰۱  
 ۲۱- دیوان، ۳، ص ۲۳  
 ۲۲- دیوان، ۳، ص ۲۴  
 ۲۳- دیوان، ۳، ص ۲۳  
 ۲۴- دیوان، ۳، ص ۳۰۵  
 ۲۵- دیوان، ۲، ص ۶۲  
 ۲۶- دیوان، ۲، ص ۲۹۸  
 ۲۷- دیوان، ۲، ص ۳۱۰  
 ۲۸- دیوان، ۲، ص ۸۳  
 ۲۹- دیوان، ۲، ص ۸۳  
 ۳۰- دیوان، ۴، ص ۱۸۰  
 ۳۱- دیوان، ۴، ص ۱۸۱  
 ۳۲- دیوان، ۴، ص ۱۹۰  
 ۳۳- دیوان، ۳، ص ۳۳  
 ۳۴- دیوان، ۴، ص ۲۱۳  
 ۳۵- دیوان، ۱، ص ۱۴۸  
 ۳۶- دیوان، ۲، ص ۱۰۵  
 ۳۷- دیوان، ۲، ص ۱۱۱  
 ۳۸- دیوان، ۳، ص ۳۲۸  
 ۳۹- دیوان، ۳، ص ۳۳۶  
 ۴۰- دیوان، ۳، ص ۳۳۴  
 ۴۱- دیوان، ۳، ص ۳۶۲  
 ۴۲- دیوان، ۴، ص ۳۲۷  
 ۴۳- دیوان، ۴، ص ۳۳۷  
 ۴۴- دیوان، ۴، ص ۳۳۸  
 ۴۵- دیوان، ۴، ص ۳۳۸  
 ۴۶- دیوان، ۳، ص ۹۰  
 ۴۷- دیوان، ۴، ص ۲۱۵

- ۴۸- دیوان، ۴، ص ۲۱۶،  
۴۹- دیوان، ۴، ص ۲۱۷،  
۵۰- دیوان، ۴، ص ۲۱۷،  
۵۱- دیوان، ۴، ص ۲۲۵،  
۵۲- دیوان، ۲، ص ۲۴۵،



پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی